مقاله «مارک لینچ»، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه جورج واشنگتن در فارن افرز:

افکار عمومی اعراب آمریکا را مسئول جنگ غزه می‌دانند

سجاد عطازاده
مترجم

مارک لینچ، استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در دانشگاه جورج واشنگتن، در مقاله «عکس‌العمل شدید اعراب؛ نادیده‌گیری خشم عمومی مردمی از سوی رژیم‌های خاورمیانه و آمریکا ممکن است آنها را به خطر بیندازد» که در وب‌سایت فارن‌افرز منتشر شده، به بررسی خشم شدید و بی‌سابقه افکار عمومی جهان عرب از حمایت بی‌وقفه ایالات‌متحده از تهاجم رژیم صهیونیستی به غزه پرداخته است. او در این مقاله ضمن اشاره به این نکته بسیار مهم که ایالات‌متحده علی‌رغم لفاظی‌های بسیار درباره اهمیت افکار عمومی و دموکراسی، در عمل وقع چندانی به این موارد نگذاشته و از رژیم‌های مستبد منطقه حمایت کرده است، تاکید دارد حمایت بی‌چون‌وچرای واشنگتن از جنایات صهیونیست‌ها در غزه ضمن روشن کردن تزویر حاکم بر آمریکا، خشم مردم کشورهای عربی از ایالات‌متحده را به‌طرز بی‌سابقه‌ای بالا برده است؛ به‌گونه‌ای که اگر این خشم از سوی دولت‌های عرب منطقه موردتوجه قرار نگیرد، ممکن است به بهای بقای خود آنها تمام شود.

از زمان حمله ۷ اکتبر حماس به اسرائیل، تظاهرات گسترده‌ای خاورمیانه را تکان داده است. مصری‌ها درحالی‌که تهدیدهای شخصی فراوانی علیه آنان وجود داشت، در همبستگی با فلسطینی‌ها دست به تظاهرات زدند. انبوه عظیمی از عراقی‌ها، مراکشی‌ها، تونسی‌ها و یمنی‌ها در همین راستا به خیابان ریختند. اردنی‌ها خطوط قرمز قدیمی حاکم بر این کشور را با راهپیمایی به‌سمت سفارت اسرائیل شکستند. عربستان سعودی نیز از ادامه مذاکرات عادی‌سازی با اسرائیل خودداری کرده است؛ امری که یکی ازدلایل آن خشم عمیق مردم این کشور از عملیات اسرائیل در نوار غزه به‌شمار می‌رود.

از منظر واشنگتن هیچ کدام از این اجتماعات اهمیتی ندارند. رهبران عرب از مجرب‌ترین سیاستمداران در جهان هستند که دستی بر آتش «سیاست واقعی» دارند و از سابقه نادیده گرفتن مطالبات مردم خود برخوردارند. اعتراضات اگرچه گسترده اما قابل‌کنترل بوده است. حسنی مبارک، رئیس‌جمهور سابق مصر و دیگر رهبران عرب از مدت‌ها قبل مردم خود را به اعتراض علیه نحوه رفتار با فلسطینی‌ها تشویق می‌کردند؛ اتفاقی که این مجال را برای اعراب فراهم می‌آورد تا به‌جای مخالفت با فساد و بی‌کفایتی داخلی، خشم خود را به‌سمت دشمن خارجی هدایت کنند. اکنون این استدلال [بر اذهان رهبران عرب] حاکم است که به‌مرور زمان جنگ در غزه پایان می‌یابد، معترضان خشمگین به خانه‌هایشان می‌روند و رهبران نیز کماکان به‌دنبال منافع شخصی خود خواهند بود؛ فعالیتی که در آن چیره‌دست هستند.

سیاستگذاران خارجی ایالات‌متحده هم سابقه طولانی در بی‌توجهی به افکار عمومی خاورمیانه- موسوم به «خیابان عربی»- دارند. از منظر آنها اگر این رهبران خودکامه عرب هستند که حرف آخر را می‌زنند، لزومی ندارد به فریادهای خشمگینانه فعالان عرب و نظرات مطرح‌شده آنها در رسانه‌ها و نظرسنجی‌ها وقعی نهاده شود. از آنجا که هیچ دموکراسی‌ای در خاورمیانه وجود ندارد، نیازی هم به توجه به آنچه دیگران در خارج از کاخ‌ها می‌گویند، نیست. واشنگتن علی‌رغم تمام لفاظی‌هایش درباره دموکراسی و حقوق بشر، همیشه با دولت‌های خودکامه عملگرا در مقایسه با مردمی که آنها را به‌عنوان اوباش غیرمنطقی و افراطی می‌پندارد، راحت‌تر تعامل می‌کند. آمریکا به‌ندرت به این نکته می‌پردازد که این بی‌توجهی چگونه ممکن است سبب افزودن برگی دیگر به دفتر غم‌انگیز شکست‌های سیاستی آن شود. تمایل ایالات‌متحده برای نادیده گرفتن نگرانی‌های مردم منطقه در پرتو رخدادهای سال ۲۰۰۳ تقویت می‌شود؛ زمانی که افکار عمومی عرب به‌شدت مخالف تهاجم ایالات‌متحده به عراق بود اما اکثر رهبران منطقه با این حمله همکاری کردند و هیچ گامی برای مخالفت با آن برنداشتند. با وجود چندین دهه تظاهرات مردمی مکرر علیه اقدامات اسرائیل در غزه و کرانه باختری، اردن و مصر همچنان به معاهدات صلح خود با تل‌آویو پایبند بوده‌اند و مصر حتی فعالانه در محاصره غزه شرکت کرده است. درواقع با عدم فوران خشم عمومی، مثلا بر سر انتقال سفارت آمریکا به بیت‌المقدس یا بمباران یمن، رضایت آمریکا افزایش یافته است. البته این باور واشنگتن برای مدت کوتاهی بر اثر قیام‌های عربی در سال ۲۰۱۱ متزلزل شد اما با اعمال قدرت مجدد حکومت‌های استبدادی در سال‌های بعد، دوباره به وضعیت سابق بازگشت.

به‌نظر می‌رسد این بار نیز ایالات‌متحده و اکثر تحلیلگران سیاسی همین انتظار را دارند. وقتی بمباران نهایتا تمام شود، مردم به خانه‌های خود باز خواهند گشت و چیزهای دیگری برای عصبانیت پیدا خواهند کرد و سیاست منطقه‌ای می‌تواند به حالت عادی خود بازگردد. اما این مفروضات منعکس‌کننده سوءتفاهمی اساسی درباره اهمیت افکار عمومی در خاورمیانه و همچنین درک نادرست عمیق از آن چیزی است که واقعا پس از قیام‌های ۲۰۱۱ تغییر کرده است.

اصطلاح «خیابان عربی» توسط سیاستگذاران برای تقلیل افکار عمومی منطقه به شعارهای یک جمع غیرمنطقی، خصمانه و عاطفی استفاده می‌شود که ممکن است مماشات یا سرکوب شوند اما دارای ترجیحات یا ایده‌های منسجم سیاسی نیستند. این عبارت ریشه عمیقی در حکومت استعماری بریتانیا و فرانسه دارد و با ورود ایالات‌متحده به جنگ سرد توسط این کشور نیز پذیرفته شد و واشنگتن به این نتیجه رسید که از طریق آموزش و سرمایه‌داری قادر است خاورمیانه را به‌تصویری از غرب تبدیل کند. این ایده‌ها زیربنای سیاست واشنگتن برای همکاری با دیکتاتورهای عرب به‌شمار می‌روند که می‌توانستند مردم خود را کنترل کنند. این وضعیت برای رهبران عرب هم مناسب بود، زیرا آنها می‌توانستند با اشاره به خطر خیزش‌های مردمی و «لولوهای» اسلامی- که در جناح‌های مختلف منتظرند جای آنها را بگیرند- فشار غرب روی خود را بر سر مسائلی مانند اسرائیل یا دموکراسی‌سازی منحرف کنند.

قبل از سال ۲۰۱۱ نقطه اوج عبارت «خیابان عربی» درطول به‌اصطلاح جنگ سرد عربی در دهه ۱۹۵۰ رخ داد؛ زمانی که رهبران پوپولیست پان‌عرب با نام اتحاد اعراب و حمایت از فلسطینی‌ها از موفقیت بزرگی در بسیج توده‌های مردمی علیه متحدان محافظه‌کار غربی‌ها برخوردار شدند. مشاهده انبوه هزاران معترض خشمگین که در خیابان‌های کشورهایی مانند اردن برای گوش دادن به صحبت‌های جمال عبدالناصر هجوم می‌بردند، سیاستمداران غربی را مبهوت خود کرد. بنابراین واشنگتن به این نتیجه رسید که خیابان عربی خطرناک است و روزنه‌هایی را برای استفاده شوروی فراهم می‌کند. پس [از منظر آمریکایی‌ها] با این مردم نباید با زبان استدلال حرف زده می‌شد، بلکه باید با زور کنترل می‌شدند. مدت‌ها پس از پایان جنگ سرد این تصور هنوز هم پابرجا مانده و اگرچه براساس سوءتفاهمی اساسی درباره سیاست‌های عربی استوار است، همچنان پیشران سیاست خاورمیانه‌ای ایالات‌متحده و بسیاری از تحلیل‌های سیاستگذارانه منطقه‌ای محسوب می‌شود. زدن برچسب ضدسامی‌گرایی آبا و اجدادی- یا پس‌زدن خشم عمومی از سیاست‌های آمریکا با برچسب بزرگنمایی‌شده توسط سیاستمداران، همواره آسان‌تر از جدی گرفتن خشم اعراب و یافتن راه‌هایی برای رفع نگرانی آنان بوده است.

ایده خیابان عربی در دهه ۱۹۹۰ و دهه بعد از آن تا حدودی تغییر کرد؛ تلویزیون‌های ماهواره‌ای، به‌ویژه الجزیره، در این دوران ظهور یافتند و دیدگاهی پان‌عربی را در افکار عمومی شکل دادند. ظهور نظرسنجی‌های علمی و نظام‌مند افکار عمومی در دهه ۱۹۹۰ وجود ظرافت‌های چشمگیری را درباره تفاوت‌های ملی، تغییر نگرش‌ها در واکنش به رویدادها و ارزیابی‌های پیچیده از شرایط سیاسی ارائه کرد. پیدایش رسانه‌های اجتماعی به طیف گسترده‌ای از صداهای عربی اجازه داد تا کنترل رسانه‌ای را بشکنند و از طریق تحلیل‌های بی‌واسطه و تعامل مشارکتی کلیشه‌ها را کنار بزنند. پس از ۱۱ سپتامبر، واشنگتن تلاش زیادی در جنگ ایده‌ها انجام داد؛ جنگی که برای مبارزه با افکار افراطی و اسلام‌گرایانه در سراسر منطقه طراحی شده بود. رویکردی که هرچند نادرست به‌شمار می‌رفت نیازمند سرمایه‌گذاری قابل توجهی در تحقیقات انجام‌شده از طریق نظرسنجی و توجه دقیق به رسانه‌های عربی و رسانه‌های اجتماعی نوظهور بود. با وجود این، قیام‌های سال ۲۰۱۱ رضایت عمومی را درباره ثبات خودکامگان منطقه در هم شکست و نشان داد صدای مردم باید شنیده شود و موردتوجه قرار گیرد.

خودکامگان می‌لرزند اما دوام می‌آورند

در خاورمیانه امروزی هنوز هم خاطره قیام‌های سال ۲۰۱۱ بر تمامی محاسبات مربوط به ثبات رژیم‌های این منطقه سایه افکنده است. نتایج آن رویدادهای انقلابی درس‌های متفاوتی به‌همراه داشته‌اند. گسترش سریع اعتراضات تهدیدکننده حکومت‌ها از تونس به کل منطقه نشان داد مفروض دانستن ثبات حکومت‌های خودکامه عرب بیشتر به یک افسانه می‌ماند. برای لحظه‌ای کوتاه نادیده گرفتن ظرافت‌های موجود در افکار عمومی عرب یا تسلیم شدن به تضمین‌های حاکمان خسته این منطقه، دیگر برای واشنگتن منطقی به‌نظر نمی‌رسید. این قیام‌ها فقط فوران یک خیابان بی‌فکر عربی نبودند و درعوض، انقلابیون جوانی که روح زمانه خود را کسب کرده بودند، نقدهای متفکرانه و قاطعانه‌ای را درباره حکومت‌های خودکامه‌ای بیان می‌کردند که اکنون آنها را به چالش می‌کشیدند. در این دوران حتی اسلام‌گرایان در میان آنها به زبان آزادی و دموکراسی صحبت می‌کردند. دولت‌های غربی در ابتدا برای تعامل با این رهبران جوان تاثیرگذار با یکدیگر رقابت می‌کردند و سعی داشتند از تلاش‌های آنها برای ایجاد گذار دموکراتیک و نظام‌های سیاسی بازتر حمایت کنند. اما این درس‌ها به‌سرعت فراموش شدند، زیرا رژیم‌های عربی دوباره کنترل را از طریق کودتاهای نظامی، مهندسی سیاسی و سرکوب‌های گسترده به‌دست گرفتند. خودکامگان در سراسر منطقه به دیگر مستبدان کمک کردند تا دوباره به قدرت بازگردند و غرب هم تنها نظاره‌گر بود، مثلا ایالات‌متحده درحالی‌که عربستان سعودی، امارات متحده عربی و سایر کشورهای حاشیه خلیج فارس از سرکوب وحشیانه اعتراضات بحرین در سال ۲۰۱۱ حمایت و از کودتای نظامی مصر در سال ۲۰۱۳ پشتیبانی مالی و نظامی می‌کردند، هیچ کاری نکرد. بازگشت به قدرت استبداد سطحی از سرکوب را به‌ارمغان آورد که بسیار فراتر از آن چیزی بود که قبل از سال ۲۰۱۱ وجود داشت؛ رژیم‌هایی در سرتاسر منطقه حاکم شدند که از بیم ظهور مجدد مخالفان جامعه مدنی را در هم شکسته و خاموش کردند. در این میان نظارت دیجیتالی نیز به این اقدامات سرکوبگرانه کمک کرد و به رژیم‌ها امکان درک بی‌سابقه‌ای از دیدگاه‌های شهروندان و پتانسیل ظهور جنبش‌های مخالف را داد.

احیای استبداد به‌سرعت منجر به بازگشت مدل قدیمی‌تر سیاست خارجی غرب مبتنی‌بر همکاری با نخبگان خودکامه و نادیده گرفتن نظرات مردم عرب شد، مثال تام‌وتمام این اصل در سیاست ایالات‌متحده درقبال درگیری اسرائیل و فلسطین مشاهده می‌شود. از سال ۱۹۹۱ تا همین اواخر واشنگتن روند صلح [فلسطین و رژیم صهیونیستی] را تا حدودی پیش‌برد، زیرا رهبران ایالات‌متحده معتقد بودند ارائه راه‌حل عادلانه برای فلسطینیان برای مشروعیت بخشیدن به تفوق واشنگتن ضروری است. بااین‌حال، دولت دونالد ترامپ با تسهیل عقد توافقنامه ابراهیم که به موجب آن روابط بین اسرائیل با بحرین و امارات متحده عربی عادی می‌شد، افکار عمومی اعراب و فلسطینیان را نادیده گرفت. البته این توافق شامل سودان و همچنین مراکش (پس از موافقت واشنگتن با به‌رسمیت شناختن حاکمیت آن بر صحرای غربی) می‌شد.

جو بایدن، رئیس‌جمهور فعلی ایالات‌متحده علی‌رغم وعده‌های خود در دوران رقابت‌های انتخاباتی، با تمام وجود از رویکرد ترامپ درقبال خاورمیانه استقبال کرد و برای عادی‌سازی اعراب و اسرائیل و نادیده گرفتن دموکراسی و حقوق بشر فشار آورد. او پس از مراسم تحلیف سال ۲۰۲۱، از وعده‌های خود مبنی‌بر اولویت دادن به حقوق بشر و منزوی کردن عربستان سعودی به‌دلیل قتل جمال خاشقچی و جنگ علیه یمن چشم‌پوشی کرد. او درعوض با ناامیدی تلاش کرد سیاست‌های ترامپ مبنی‌بر عادی‌سازی روابط اسرائیل با سایر کشورها بدون حل مساله فلسطین را دنبال کند و برای خنثی‌سازی دستاوردهای چین در منطقه خاورمیانه، موجبات توافق بین عربستان و اسرائیل را فراهم آورد. همزمانی حمله حماس در هفتم اکتبر با فشار شدید دولت ترامپ برای عادی‌سازی روابط تل‌آویو و ریاض در بحبوحه تحریکات بی‌سابقه شهرک‌نشینان اسرائیلی در کرانه باختری تصادفی نیست. نشانه‌های زیادی از نارضایتی اعراب از عادی‌سازی و دادن هشدارهای بی‌شمار درباره انفجار قریب‌الوقوع غزه وجود داشت اما واشنگتن آنها را به‌عنوان نمونه دیگری از بی‌احترامی به خیابانی عربی نادیده گرفت که معتقد بود متحدان خودکامه‌اش می‌توانند آن را کنترل کنند. اما افکار عمومی در خاورمیانه اهمیت دارند. سیاست، حتی در حکومت‌های استبدادی حائز اهمیت است و در خاورمیانه نیروهای سیاسی به‌طور یکپارچه بین نیروهای داخلی و منطقه‌ای حرکت می‌کنند. رهبران موفق باید یاد بگیرند بر هر دو بعد بازی تسلط پیدا کنند. بخشی از تضمین بقای آنها دانستن چگونگی پاسخ به اعتراضات است و این پاسخ به موضوع مورد نظر بستگی دارد. دیپلمات‌های غربی به سخنان حاکمانی گوش می‌دهند که اگر چاره‌ای داشته باشند، حتی منافع جزئی را نیز فدای منافع بزرگ نمی‌کنند، البته محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان اگر بر این عقیده باشد که این کار منافع دولت او را تامین می‌کند و درعین‌حال قادر به حل خشم عمومی بدون ریسک سیاسی زیاد است، با اسرائیل توافق خواهد کرد. اما این «اگر» بزرگ است. شاهزاده محمد و دیگر رهبران عرب به آنچه ممکن است آنها را سرنگون کند، اهمیت می‌دهند. در بیشتر موارد یک چیز برای آنها بیش از هر چیز دیگری اهمیت دارد: ماندن در قدرت. این واقعیت بدان معناست که آنها نه‌تنها از اعتراضات توده‌ای- که آشکارا تهدیدکننده رژیم هستند- جلوگیری می‌کنند، بلکه به منابع بالقوه نارضایتی نیز توجه و در صورت لزوم برای جلوگیری از آنها واکنش نشان می‌دهد. با توجه به اینکه تقریبا همه کشورهای عربی خارج از خلیج فارس از مشکلات اقتصادی شدیدی رنج می‌برند و بر این اساس حداکثر سرکوب را اعمال می‌کنند، رژیم‌ها باید در واکنش به مسائلی مانند درگیری اسرائیل و فلسطین دقت بیشتری داشته باشند.

درهمین حال رهبران عرب نیز بر بازی سیاسی منطقه‌ای تمرکز دارند و به‌شدت با یکدیگر رقابت می‌کنند تا خود را به‌عنوان موثرترین مدافعان هویت و منافع مشترک اعراب نشان دهند. دقیقا به همین دلیل است که آنها اغلب حتی بدبینانه‌ترین و منفعت‌طلبانه‌ترین حرکات را به‌عنوان خدمت به منافع فلسطینی‌ها یا دفاع از شرف اعراب معرفی می‌کنند؛ گزاره‌ای که یکی از نمودهای آن ادعای اخیر امارات متحده عربی برای توجیه توافق ابراهیم با ادعای جلوگیری از الحاق برنامه‌ریزی‌شده کرانه باختری توسط بنیامین نتانیاهو به خاک اسرائیل بود. برای رهبران عرب اهمیت دارد که در بازی شدیدا رقابتی سیاست منطقه‌ای چه چیزی به آنها مزیت می‌دهد یا تهدیدشان می‌کند- چه دربرابر رقبای عرب دیگر و چه مقابل سایر قدرت‌ها، ازجمله ترکیه و ایران. بعد منطقه‌ای رقابت در دهه گذشته شدیدتر شده، زیرا قیام‌های عربی نشان داده‌اند چگونه تحولات سیاسی در سراسر منطقه ممکن است بقای هر رژیم داخلی‌ای را به‌خطر بیندازد. مهم‌تر از همه اینکه قطر با عربستان سعودی و امارات متحده عربی بر سر انتقال سیاسی و جنگ‌های داخلی در سوریه، تونس و کشورهای دیگر رقابت سختی داشت و به‌دنبال شکل‌دهی به افکار عمومی و درعین‌حال پاسخ به آن بود.

واکنش شدید درحال ایجاد

امروز به‌وضوح آشکار است این تصور ایالات‌متحده اشتباه است که می‌تواند افکار عمومی عرب درباره رفتار با فلسطینیان را نادیده بگیرد. اعراب علاقه خود به موضوع فلسطین را از دست نداده‌اند و رژیم‌های عربی نیز مانعی سفت و سخت دربرابر بسیج افکار عمومی خود ایجاد نکرده‌اند. امروزه تمامی رژیم‌های عربی شاهدند که مردم آنها بر اثر آنچه کمپین نسل‌کشی اسرائیل علیه غزه دانسته‌اند و همچنین به خاطر برنامه جدید تل‌آویو برای آوارگی و اشغال به‌شدت بسیج شده‌اند. سطح بسیج و خشم عمومی فعلی، از سال ۲۰۰۳ بر سر حمله آمریکا به عراق فراتر رفته است و به‌وضوح بر رفتار رژیم‌های منطقه تاثیر می‌گذارد. درواقع درجه و قدرت بسیج افکار عمومی را می‌توان نه‌تنها در رسانه‌ها و ازدحام مردم در خیابان‌ها، بلکه در انتقادهای بی‌سابقه از اسرائیل و ایالات‌متحده از سوی بعضی از رژیم‌ها دید. حتی مصر، شریک نزدیک ایالات متحده تهدید کرده درصورت حمله اسرائیل به رفح یا بیرون راندن مردم غزه به سینا، توافقنامه کمپ‌دیوید را متوقف خواهد کرد.

رسانه‌های عربی که درطول جنگ‌های سیاسی درون منطقه‌ای دهه قبل به‌شدت پراکنده و از نظر سیاسی دوقطبی شده بودند، امروز تا حد زیادی در دفاع از غزه متحد شده‌اند. الجزیره به میدان بازگشته است و روزهای پرشکوه خود را با پوشش شبانه‌روزی وحشت حاکم بر غزه زنده می‌کند؛ آن هم شرایطی که خبرنگاران آن توسط نیروهای اسرائیلی کشته می‌شوند. رسانه‌های اجتماعی نیز بازگشته‌اند، البته نه توییتر یا فیسبوک و اینستاگرام که به‌طرز تاسف‌باری سانسور شده‌اند، بلکه برنامه‌های جدیدتری مانند تیک‌تاک، واتساپ و تلگرام. تصاویر و ویدئوهایی که از غزه بیرون می‌آیند، روایت ارائه‌شده توسط اسرائیل و ایالات‌متحده را کنار زده‌اند و پوشش رقیق و نرم رسانه‌های غربی را بی‌اعتبار می‌سازند. مردم ویرانی را به چشم خود می‌بینند. آنها هر روز با صحنه‌هایی از تراژدی‌های باورنکردنی روبه‌رو می‌شوند و قربانیان را نیز مستقیما می‌شناسند. آنها برای درک پیام‌های واتساپ از غزه‌ای‌های وحشتزده یا مشاهده ویدئوهای وحشتناکی که به‌طور گسترده در تلگرام پخش می‌شوند، دیگر به رسانه‌ها نیاز ندارند.

فعالان و روشنفکران عرب استدلال‌های قدرتمندی درباره ماهیت تسلط اسرائیل بر سرزمین‌های فلسطینی تنظیم کرده‌اند و گزاره‌های آنها به شیوه‌های جدیدی وارد گفتمان غربی می‌شوند. پرونده‌ای که آفریقای جنوبی با ادعای نسل‌کشی اسرائیل در غزه به دادگاه بین‌المللی دادگستری ارائه داد، بسیاری از این استدلال‌ها را در سراسر جنوب جهانی و در سازمان‌های بین‌المللی مطرح کرد. این کار نه‌تنها با ارجاع به اظهارات رهبران اسرائیل، بلکه با ارجاع به چهارچوب‌های مفهومی درباره اشغال و استعمار شهرک‌نشینان انجام شد که توسط روشنفکران عرب و فلسطینی ایجاد شده بود. جنگ ایده‌ای که ایالات‌متحده، با ادعای آوردن آزادی و دموکراسی به یک منطقه عقب‌مانده، پس از ۱۱ سپتامبر به‌دنبال راه انداختن آن در جهان اسلام بود، امروز معکوس شده و واشنگتن به‌دلیل تزویر خود در درخواست محکومیت جنگ روسیه در اوکراین و پشتیبانی همزمان از حمله اسرائیل به غزه در موضوع دفاعی قرار گرفته است.

همه این رخدادها در دوره‌ای اتفاق می‌افتد که مشخصه آن، حتی قبل از جنگ اسرائیل و حماس، کاهش تفوق ایالات‌متحده و افزایش خودمختاری قدرت‌های منطقه‌ای است. کشورهای عربی پیشرو به‌طور فزاینده‌ای به‌دنبال نشان دادن استقلال خود از ایالات‌متحده، ایجاد روابط راهبردی با چین و روسیه و پیگیری برنامه‌های خود در امور منطقه هستند. تمایل رژیم‌های عربی برای سرپیچی از ترجیحات ایالات‌متحده، مشخصه دهه قبل بود؛ کمااینکه کشورهای حاشیه خلیج‌فارس سیاست‌های آمریکا برای گذار دموکراتیک در مصر را نادیده گرفتند، علی‌رغم احتیاط واشنگتن، تسلیحات زیادی را به سوریه سرازیر و علیه توافق هسته‌ای با ایران لابی کردند. این تمایل برای نادیده گرفتن خواسته‌های ایالات‌متحده پس از حمله روسیه به اوکراین آشکارتر شده است. در دوسال گذشته اکثر رژیم‌های خاورمیانه از همراهی با واشنگتن در رای علیه روسیه خودداری کرده‌اند و عربستان سعودی نیز از پیروی از آمریکا در قیمت‌گذاری نفت امتناع کرده است.

حمایت بی‌وقفه واشنگتن از اسرائیل در ویران‌سازی غزه، خصومت طولانی‌مدت نسبت به سیاست‌های ایالات‌متحده را به اوج رسانده و بحران مشروعیتی را آغاز کرده است که کل بنای تفوق تاریخی ایالات‌متحده در منطقه را تهدید می‌کند. اعراب ایالات‌متحده را مسئول این جنگ می‌دانند. آنها از این نکته آگاه هستند فقط فروش تسلیحات ایالات‌متحده و وتوهای آرای سازمان ملل از سوی این کشور به اسرائیل اجازه می‌دهد به جنگ خود ادامه دهند. آنها می‌دانند ایالات‌متحده از اسرائیل برای ارتکاب همان اقداماتی دفاع می‌کند که پیش‌تر روسیه و سوریه را به‌دلیل آنها محکوم می‌کردند.

گستردگی این خشم عمومی را می‌توان در جدا شدن تعداد زیادی از فعالان جوان از سازمان‌های غیردولتی و پروژه‌ها و شبکه‌های تحت حمایت ایالات‌متحده مشاهده کرد که طی دهه‌ها دیپلماسی عمومی ایجاد شده‌اند؛ تحولی که آنل شلین در استعفای اصولی از جایگاه افسر روابط خارجی در وزارت خارجه آمریکا در ماه مارس به آن اشاره کرد.

کاخ سفید هنوز طوری رفتار می‌کند که گویی هیچ یک از این موارد واقعا مهم نیستند. رژیم‌های عربی باقی خواهند ماند، خشم عمومی محو می‌شود یا به مسائل دیگر هدایت خواهد شد و ظرف چندماه واشنگتن خواهد توانست به امر مهم عادی‌سازی اسرائیل و عربستان بازگردد. البته به‌طور سنتی روال کارها این‌گونه بوده اما این بار ممکن است متفاوت باشد. شکست غزه در لحظه تغییر قدرت جهانی و تغییر محاسبات توسط رهبران منطقه نشان می‌دهد واشنگتن چقدر کم از سابقه طولانی شکست سیاست‌های خود آموخته است.

ماهیت و درجه خشم مردم، کاهش تفوق ایالات‌متحده و سقوط مشروعیت آن، اولویت بقای داخلی برای رژیم‌های عربی و همچنین رقابت‌های منطقه‌ای نشان می‌دهد نظم جدید منطقه‌ای در مقایسه با گذشته توجه بیشتری به افکار عمومی خواهد داشت. اگر واشنگتن به نادیده گرفتن افکار عمومی ادامه دهد، برنامه‌ریزی‌های انجام‌شده از سوی آن برای دوران پس از پایان جنگ در غزه محکوم به شکست خواهد بود.